

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۳۰

مدت زمان: ۴۰,۵۶ دقیقه اندازہ نسخه کم حجم: ۴,۶۸ MB دانلود اندازہ نسخه پر

حجم: ۹,۳۸ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت

عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين

مصحح اسناد صراط به سالکين

در مسئلهٔ صراط همان طوری که عنایت فرمودید خدای سبحان صراط را به سالکینش نسبت می‌دهد.

یک عده را اصحاب الصراط می‌داند و در این آیات مبارکهٔ سورهٔ فاتحه هم صراط را به سالکینش

نسبت می‌دهد. می‌فرماید: «صراط الذين أنعمت عليهم» ﴿۱﴾ اگر صراط همان دین، یعنی مجموعهٔ

قوانین است، این مجموعهٔ قوانین را خدای سبحان بوسیلهٔ وحی بر انبیاء نازل فرمود. و اگر مبدأ این

صراط است که خداست و منتهای این صراط هم که خداست. استناد این صراط به افراد مؤمن به نام اصحاب الصراط برای آن است که یک رابطه‌ای بین این صراط و سالک هست. هر گونه ارتباطی که بین صراط و سالک باشد، آن ارتباط مصحح این استناد است حالا چه ارتباطی بین دین و متدین است؟ دین چون یک سلسله عقاید و اخلاق و اعمال هست ارتباطی که بین متدین و دین هست یک ارتباط مادی نخواهد بود. دین چون یک راه مادی نیست، پس ارتباطی که بین متدین و دین برقرار است یک ارتباط معنوی است، یک تطرق معنوی است.

صراط همان اعتقاد، اخلاق و عمل است و اینها از انسان جدا نیست  
دین اصولی دارد و فروعی، دین که صراط مستقیم است اصولی دارد و فروعی. انسان اگر خواست در دین حرکت کند، یعنی در اصول دین و در فروع دین حرکت کند، اگر خواست در اصول دین حرکت کند، باید معرفت و اعتقاد پیدا کند. اگر خواست در اخلاق دین حرکت کند باید معرفت و تخلق پیدا کند. اگر خواست در اعمال دین حرکت کند، باید معرفت و کردار خوب داشته باشد. دین یعنی عقیده و خلق و عمل. انسان اگر بخواهد در صراط مستقیم حرکت کند، جز آن است که باید معتقد و متخلق و عامل به عمل صالح باشد؟ و آیا عقیده و خلق و عمل بیرون از ذات انسان فرض دارد؟ نفس اگر بخواهد در اصول دین سیر بکند، جز آنست که باید عقیده پیدا کند، عقیده جز آنست که یک سلسله معارف با جان گره بخورد جان با او عقد ببندد و بشود معتقد تا او بشود عقیده جان؟ پس سفر نفس در عقاید به اعتقاد است. سفر نفس در اوصاف به تخلق است. عقیده که از جان جدا نیست، خلق هم که از جان جدا نیست، پس سیر در صراط عبارت از اعتقاد و تخلق است. و عمل صالح هم که در کنار اوست.

قرآن و عترت، مصادیق صراط مستقیم

پس انسان در خود سفر می‌کند. انسان در عقاید سفر می‌کند و در اخلاق یعنی معتقد می‌شود و متخلق. بنابراین خود می‌شود صراط. آنکه به همهٔ اصول عمل کرد و معتقد شد، معارف الهیه را فهمید و معتقد شد، اوصاف الهیه را فهمید و متصف شد، اعمال الهیه را فهمید و عمل کرد مثل ائمه (علیهم السلام) می‌شوند صراط مستقیم. به حق صراط مستقیمند. آنگاه دین دوتا مصداق دارد؛ این لفظ "دین بما له من المعنی" دو تا مصداق دارد؛ یک مصداقش آن مجموعهٔ قوانین است که به صورت سوادّ علی بیاض در کتاب و سنت آمده است. یک مصداقش به عنوان وجود شخصی بعنوان انبیای عظام و ائمه (علیهم السلام) اند، که اهل بیت صراط مستقیم‌اند. خود صراط مستقیم آنوقت دوتا مصداق خواهد داشت؛ اگر از انسان سؤال بکنند صراط مستقیم چیست، می‌تواند بگوید قرآن است و سنت. سؤال بکنند صراط مستقیم چیست، یا کیست، می‌تواند بگوید علی و اولاد علی (علیهم السلام).

سؤال...

جواب: نه، نعمتی به اینها داده شد که اینها اصحاب صراط شدند. حالا به آن نعمت و غضب و رضا خواهیم رسید.

سؤال...

جواب: خدای سبحان، به اینها نعمت داد که اینها صراط مستقیم را طی کردند و شدند \*«اصحاب الصراط السوی»\* ﴿۲﴾.

سؤال...

جواب: بله در تحلیل مفهومی غیر از فرزند اما مصداقاً عین همدند.

سؤال...

جواب: یعنی در اوصاف مفارغ اینچنینند، عرض مفارغ اینچنینند اما اگر عرض، عرض لازم شد و ملکه شد برای او اگر در این امور جسمانی از انسان سؤال بکنند سیب کدام است انسان همین جسم را نشان می‌دهد. بعد سؤال بکنند قرمز رنگ احمر کجاست، انسان همین را نشان می‌دهد. سؤال بکنند معطر کجاست همین را نشان می‌دهد. سوال بکند شیرین کجاست انسان همین را نشان بدهد. این شیرین است معطر است احمر است، سیب است با اینکه جسم است. با اینکه پیوند صفت و موصوف در اینها خیلی ضعیف است. در مسائل دینی اگر انسان در دین سیر بکند، سؤال...

جواب: بله فرق دارد منتها فرقی اینکه در انسان قویتر است. آن صفات در جان ارتباطش با موصوف قویتر از ارتباط صفت سیب به سیب است. انسان بخواهد در صراط مستقیم حرکت بکند، صراط مستقیم طبق پایان سوره انعام همان دین شد، \*﴿۳﴾ پس "الدین صراط". انسان اگر خواست در این دین سیر کند چه کند؟ دین یک اصولی دارد یک متوسطاتی دارد و یک فروعی. اصول دین عقاید است متوسطاتش اخلاق است، فروعش اعمال. انسان بخواهد در عقیده و خلق و عمل سیر کند جز آن است باید معتقد بشود، متخلق بشود و عمل داشته باشد؟ و این بیرون از حیطه نفس انسان است. اصلاً فرض ندارد. آنها که به همه این سه بخش عمل کردند با این دین متحدند به حق صراط مستقیمند. این روایاتی که مرحوم مفسر در تفسیر شریف نور الثقلین نقل کرده است در ذیل همین آیه \*﴿۵﴾ «اهدنا الصراط المستقیم» \*﴿۴﴾ که اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرمایند که «نحن الصراط» \*﴿۵﴾، یا «صراط المستقیم امیرالمؤمنین (علیه السلام)» \*﴿۶﴾ این مجاز نیست این واقعیت

است چون صراط مستقیم که جادهٔ زمینی و امثال زمینی که نیست. اگر انسان در دین سیر می‌کند یعنی دین ملکه می‌شود برای او. خود می‌شود صراط.

سؤال...

ایمان مستودع و ایمان مستقر

جواب: یعنی این دین \*«هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعني»\* ﴿٧﴾. این دین، پس دین صراط است. اگر کسی در این دین خواست سفر کند جز آن است که با این باید مرتبط بشود؟ و ارتباطش جز به این است که اتحاد پیدا کند؟ نه وحدت باشد، اتحاد است. صفت و موصوف با هم متحداند، واحد نیستند. هذا علی و هذا صراط، اما متحدان بوجود واحد، لذا علی صراط. انسان اگر این راه را بخواهد طی کند جز آنست که با این صراط متحد بشود اگر به عنوان وصف عارضی پذیرفت که قابل زوال بود این ایمانش ایمان مستودع است نه مستقر. این با حوادث روزگار از بین می‌رود و اما اگر به عنوان وصف لازم پذیرفت عقاید را با وصف لازم پذیرفت اخلاق را با وصف لازم پذیرفت، این همان است که ایمانش ایمان مستقر است. این همان است که دربارهٔ اولیا دارد که «الایمان خالط دمه و قلبه و من قدمه الی قرنه». دربارهٔ اینها اینچنین است. این تعبیرات که مجاز نیست و ایمان که یک وصف عرضی برای اولیاء الهی نیست. اینکه گفتند: «الایمان خالطه من قرنه الی قدمه»؛ از سر تا پا این ایمان است. یا اگر در جنگ احزاب دربارهٔ حضرت امیر آمده است که «برز الایمان کله الی الکفر کله» ﴿٨﴾، این سر تا پا ایمان است، آن هم سر تا پا کفر است. کفر یک عقیده است و یک خلق است و یک عمل. عقیدهٔ بد، خلق بد، عمل بد، عین هستی آن عمرو ابن عبدود شده کفر. ایمان یک عقیده است و یک خلق است و یک عمل، عین وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) شده ایمان. مجاز نیست. صفت اگر عرضی باشد بیگانه باشد قابل زوال باشد، ایمان، ایمان مستودع است

انسان صراط مستقیم نخواهد شد. ولی اگر عقیده شد و ملکه شد، یعنی با جان متحد شد جان با این مطلب گره خورد می‌شود صراط مستقیم هذا صراط مستقیم. آنگاه صراط به سالک استناد خواهد داشت. لذا یک عده در صراط مستقیم حرکت می‌کنند، راهشان روشن است به مقصد می‌رسند. و یک عده بیراهه می‌روند کسی که بیراهه می‌رود سقوط می‌کند حالا می‌فهمد یا نمی‌فهمد وقتی که به هدف نزدیک شدند روشن می‌شود که او به راه می‌رفت یا بیراه می‌رفت. دربارهٔ یک عده فرمود ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مَكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا﴾ ﴿٩﴾ اینها را در کنار هم ذکر فرمود. فرمود یک عده به رو راه می‌روند، افتان و خیزان حرکت می‌کنند، ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مَكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿١٠﴾ این مضمون است. سورهٔ ملک است. آیهٔ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بَعَثَ الْمَلِكَ﴾ ﴿١١﴾. آیهٔ ۲۲ سورهٔ مبارکهٔ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بَعَثَ الْمَلِكَ﴾ ﴿١٢﴾ ﴿يَمْشِي مَكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿١٣﴾ آنکه بیراهه می‌رود، خود افتان و خیزان دارد حرکت می‌کند به رو دارد می‌رود. خب این کدام راه است که انسان تبهکار و کافر به رو دارد می‌رود؟ با حالت اکبابی و به رو افتادن و لغزیدن دارد حرکت می‌کند این راه خارجی که نیست، یک راه زمینی که نیست، یک راه آسمانی که نیست.

صراط راهی در درون انسانها

اگر اصل ایمان، اعتقاد است و اعتقاد با جان آدم کار دارد، و بعد هم اخلاق است اخلاق با جان آدم کار دارد بعد هم اعمال است که زمام عمل اراده و نیت است که با جان انسان کار دارد پس انسان در جان خود سفر می‌کند. لذا در سورهٔ مبارکهٔ مائده فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ ﴿١٤﴾؛ این علیکم اسم فعل است. علیکم یعنی الزموا فرمود مؤمنین شما جانتان را رها

نکنید. همین جا جایتان است همینجا سفر کنید راه همین است بیرون را تعمیر نکنید به فکر زرق و برق بیرون نباشید. \* «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» ﴿۱۵﴾.

سؤال...

جواب: عقیده است اخلاق است بعد اعمال. چون اگر عقیده نباشد، خلق پیدا نمی‌شود، و اگر خلق نباشد عمل انسان را به مقصد نمی‌رساند چون این عمل اگر از خلق و ملکه صادر نشود، ایمان می‌شود مستودع با یک فشار از بین می‌رود.

ایمان مستودع و ایمان مستقر در مواجهه با فشار مرگ

این که در هنگام احتضار و فشارهای دیگر ایمان یک عده گرفته می‌شود، با یک مختصر فشار انسان آن خاطراتش را از دست می‌دهد. انسان وقتی یک بیماری حصبه و مانند آن گرفت هر چه خواند از یادش می‌رود. فشار بعضی از بیماریها آنقدر قویست که خاطرات انسان و محفوظات انسان را از یاد انسان می‌برد. مسأله فشار مرگ اینچنین نیست که یک امر عادی باشد و قابل تحمل که، آن ایمان اگر مستقر نباشد، مستودع باشد، زبانی باشد، یک ایمان سنتی باشد، رو فشار موت از بین می‌رود. لذا در قبر وقتی سؤال می‌کنند «من ربّک» ﴿۱۶﴾ یادش نیست. چون از یک طامه عظیمی گذشت. یادش نیست، سؤال می‌کنند رسالت کیست یادش نیست. سؤال می‌کنند امامت کیست یادش نیست. در روایات معاد دارد به اینکه گروهی بعد از احقابی از عذاب یعنی سالیان متمادی وقتی معذب شدند تازه اگر از آنها سؤال بکنید پیامبرتان کیست؟ یادشان می‌آید، می‌گویند پیغمبر ما کسی است که قرآن بر او نازل شده. ﴿۱۷﴾ تازه وجود مبارک حضرت هم یادشان نمی‌آید. اما آن کسی که صبح و ظهر و غروب نسبت به حضرت عرض ادب کرد و نماز خواند و در نمازها به حضرت عرض ارادت کرد البته یادش می‌آید. اینچنین نیست که فشار مرگ یک امر عادی و آسان باشد و این شخص در قبر

یادش باشد که این تلقین برای یادآوری است. او هم کاملاً می‌فهمد می‌بیند چه کسانی آمدند کنار قبرش و چه می‌گویند.

مسلمان به زبان عربی می‌میرد خلاصه به زبان عربی حرف می‌زند به زبان عربی سخن می‌شنود. اگر کسی به دین قرآن مرد، بعد از مرگ کاملاً عربی می‌فهمد و کاملاً عربی سخن می‌گوید. زبان اهل جنت هم عربی است چون این سیرت دین به همان صورت قرآنی ظهور می‌کند. اینچنین نیست که یک کسی که عرب زبان نباشد تلقین میت به حال او سودمند نباشد او به خوبی می‌فهمد. ممکن است آنها که در کنار قبر حاضرند این جملات را متوجه نشوند ولی او به خوبی می‌فهمد. اما خلیه‌ها یادشان نیست که اسامی مبارک اهل بیت (علیهم السلام) چیست؟ یادشان نیست. چون ایمان اگر مستقر نباشد با فشار مرگ از یاد انسان می‌رود.

بیماری حصه و امثال حصه وقتی این قدرتها از آدم می‌گیرد، مگر فشار مرگ چیزی برای آدم می‌گذارد؟ ولی اگر ملکه شد، ایمان مستقر شد، یعنی در جان جا کرد دیگر قابل زوال نیست، این شخص می‌شود متدین، این شخص می‌شود صراط. در سورهٔ مبارکهٔ مائده فرمود \*«یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» ﴿۱۸﴾ یعنی الزموا انفسکم، جانتان را از دست ندهید. به فکر این باشد به فکر این باشید که ذخیره برای جانتان تهیه کنید. و اگر وصف در جان جا نگرفت زوال پذیر است و اگر وصف در جان جا گرفت به فشار مرگ و امثال مرگ از بین نمی‌رود. آنوقت خود انسان به مقداری که این راه را طی کرده است می‌شود صراط. اگر صراط نشد می‌شود سبیل الله. سبیل، آن راههای فرعیست که انسان را به بزرگراه می‌رساند. می‌شود سبیل.



حالا رابطهٔ سبل الهی که فرمود \*«لنهدینهم سبلنا»\*(۱۹) با صراط مستقیم به یکی از دو وجهی است که قبلاً گذشت بالاخره این سبیل به آن صراط می‌رسد. اگر انسان شد صراط مستقیم فنعم المطلوب نشد می‌شود سبیل الله. این یک همچنین ارتباط است.

سؤال...

جواب: مصداق کاملش آنها هستند دیگر. \*«اهدنا الصراط المستقیم»\*(۲۰) خودش معنا کرده: \*«صراط الذین انعمت علیهم»\*(۲۱) صراط اینها را. چه توفیقی به اینها دادی که اینها راه را طی کردند همان توفیق را به ما بده. حالا بعد روشن خواهد شد که \*«اهدنا»\*(۲۲) یعنی انعمنا. برای اینکه \*«صراط الذین أنعمت علیهم»\*(۲۳) بر آنها نعمت دادی که این راه را طی کردند به ما هم آن نعمت را بده که ما این راه را طی کنیم.

سؤال...

جواب: آنها مراتب بالاتر را می‌طلبند دیگر. یا تثبیت همان مقام را طلب می‌کنند، یا مرتبهٔ بالاتر را طلب می‌کنند. چون فاصله بین ممکن و واجب نامحدود است دیگر آنها مراتب بالاتر را طی می‌کنند. بنابراین در سورهٔ \*«تبارک الذی بیده الملك»\*(۲۴) آمده که \*«أفمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم»\*(۲۵) معلوم می‌شود بیگانه هم خط مشیی دارد، مؤمن هم خط مشی دارد. او افتان و خیزان می‌رود، و مؤمن \*«سویاً علی صراط مستقیم»\*(۲۶) می‌رود. رفتن یعنی اعتقاد پیدا کردن، متخلق شدن و عمل کردن. و گر نه راهی بیرون از جان انسان که نیست. اگر بیرون از جان انسان چیزی نیست، انسان می‌شود صراط خدا یا می‌شود سبیل خدا.

پلی بر فراز جهنم یا راهی در متن دوزخ

اگر راه را درست طی کرد، این صراط مستقیم می‌شود. وقتی صراط مستقیم شده است، همین صراط، همین صراط یوم القیامه، یعنی همین دین که امروز به صورت قوانین درآمدۀ است، به صورت اصول و اخلاق و اعمال درآمدۀ است، و به صورت انبیا و اولیا درآمدۀ است، همین صراط یوم القیامه به صورت پل درمی‌آید. انسان می‌بیند یک جهنمی است، رویش هم پُل است، و از این پُل باید بگذرد. صراط امروز یوم القیامه به صورت جسر جهنم درمی‌آید. اگر کسی در دنیا \*«سویاً علی صراط مستقیم»\*(۲۷) این راه را به آسانی طی کرد، خود شد \*«اصحاب الصراط السوی»\*(۲۸)، آنجا هم «کالبرق الخاطف»\*(۲۹) می‌گذرد. اگر نه گاهی دیانت بود و اگر فرصت بود گاهی هم انحراف بود، لذا در آن صراط گاهی می‌افتد، گاهی پا می‌شود، گاهی می‌افتد، گاهی پا می‌شود، تا رحمت الهی چه کند با او. صراط جهنم را که روایات تنظیم می‌کند و تبیین می‌کند، می‌فرماید این پل، این صراط یک سرش موقف قیامت است، پایانش هم بهشت ولی سه قنطره دارد، سه گذرگاه دارد.

#### گذرگاههای قیامت

سه بند دارد. بند اول نماز است. بند دوم رحمت است. بند سوم رب العالمین است. در گذرگاه اول، در بند اول نماز جلوی انسان را می‌گیرد که انسان حق نماز را ادا کرد یا نه. چون حق نماز را قرآن به طور گسترده بیان کرد. مصلین کسی هستند که مسائل مالی‌شان هم حساب شده است \*«و فی اموالهم حق للسائل و المحروم»\*(۳۰) و مانند آن که اگر در بحث نماز ملاحظه فرمودید همه خصوصیات را دارد. چون قرآن برای نماز آثار فراوانی را ذکر کرده است. این گذرگاه نماز جلوی انسان را می‌گیرد. گذرگاه دوم رحمت جلوی انسان را می‌گیرد. گذرگاه سوم رب العالمین. خوب اگر یک پلی باشد از چدن و فلز و چوب و سنگ اینجا رب العالمین نشسته است؟! آنجا صلاه نشسته است؟! نماز در گذرگاه اول این صراط است. معلوم می‌شود پل چوبی نیست، پل فلزی نیست. رحمت در

گذرگاه دوم نشسته است. رب العالمین در گذرگاه سوم نشسته است. سه تا بند دارد. دین یعنی مجموعه اصول و اخلاق و فروع، در قیامت به صورت یک پل ظهور می‌کند. نه اینکه پل صراط عبارت از پلی باشد از سنگ و گل. صراط هست، پل هست حقیقتاً اما این پل را دین ساخت نه سنگ و گل. و چون پل را دین ساخت، همان دین است که به صورت پل درآمده است، یک بندش را نماز، یک بندش را رحمت، یک بندش را رب العالمین اختصاص داده‌اند و سؤال می‌کنند. آخر رب العالمین سؤال می‌کند که حقوق الهی را ادا کرده‌ای یا نه که مهمترین حق، مسئله توحید است. و اگر کسی این راه را در دنیا به خوبی طی کرد، مستقیم وارد بهشت می‌شود، راحت است. و اگر این راه را طی نکرد این همان است که مصیر او جهنم است.

سؤال...

جواب: اما اگر چنانچه صله رحم است، اما وقتی که حضرت فرمود: «المؤمن اخ المؤمن لأبيه وأمه أبوه النور و امه الرحمه» ﴿۳۱﴾ این رحمت دیگر خیلی گسترده خواهد بود. هر مؤمنی نسبت به مؤمن این خصوصیت را خواهد داشت.

درون کافران، جهنم و درون راهیان صراط، بهشت

عمده تصویر این مسئله است که اگر کسی اهل صراط مستقیم نبود، مصیره جهنم. مصیر یعنی ضرورت، یعنی شدن. شدن او جهنم است. شدن او جهنم است یعنی او چه می‌شود؟ او به طرف جهنم می‌رود یعنی انسانی که کافر و منافق است با انسان دیگر هیچ فرقی ندارد، مثل افرادی است که در دنیا یکی را به زندان می‌برند، یکی را به بوستان، این چنین است؟ یا نه کسی که در کفر و نفاق حرکت کرد به کفر معتقد شد، به اخلاق بد متخلق شد، درونش شعله است و آن روز ظهور می‌کند؟ مصیره جهنم یعنی یصیر جهنم. ینتقل ناراً نه ینتقل الی النار.

سؤال...

جواب: آن درست است. آنکه یک موجود خارجی است، جدا، آن درست است. می‌خواهیم بگوییم این، این هم درست می‌شود. یعنی تنها مثل عذاب دنیا نیست. در عذاب دنیا انسان را اگر به آتش می‌سوزانند اینچنین نیست که در درون او یک شعله‌ای باشد، فقط بیرون است. آیا در قیامت فقط بیرون است یا درون هم مشتعل است؟ اینکه فرمود: ﴿و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً﴾ ﴿۳۲﴾ این هیزم نسوز فقط در بیرون هیزم است یا خود این شخص هم به صورت هیزم نسوز درمی‌آید که دائماً شعله دارد و تمام نمی‌شود؟ مثل درخت نسوزی که از خودش آتش سبز می‌شود ﴿انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم﴾ ﴿۳۳﴾ از آن ریشه جهنم این درخت رشد کرده است.

سؤال...

جواب: آن هم ممکن است بعضی از عقاید، بعضی از اوصاف، بعضی از اعمال به آن صورت در بیاید. این تثبیت بشود که انسان به همراهش عذاب می‌برد، به همراه خود آتش می‌برد، تا آن. اگر این معنا درست شد، انسان چاره‌ای ندارد جز تهذیب نفس. هیچ راهی ندارد جز تهذیب نفس.

سؤال...

جواب: نه دیگر چون «الی» دارد آنجا. در اینجا سخن از الی نیست. عمده این است که چون اینجا سخن از «الی» نیست، در آنجا مسئله حل است. تصیر الی الله، تنتقل، تتحول الی لقاء الله، آنها راه دارد اما به استثنای یکجا در قرآن ﴿۳۴﴾ بقیه مصیره جهنم است، بدون الی است. و اگر صیوروت به معنای شدن است و آیه ﴿و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً﴾ ﴿۳۵﴾ تأیید می‌کند، پس خود انسان به صورت یک عذاب درمی‌آید.



جواب: بسیار خوب، جسم انسان ابزار است. قبول، آن وقت اگر تمام معاصی منشأش روح است و به لسان قرآن کریم اگر کسی شهادت را کتمان کرد، قلب معصیت می‌کند، و اگر کسی به دنبال صدای زن نامحرم بود، قلبش مریض است، این قلب باید سوخته بشود. خب چه جوری می‌سوزانند این قلب را؟ با هیزم می‌سوزانند؟!

سؤال...

جواب: نه قائم به نفس است. آن مال جنت ظاهری است و جهنم ظاهری. اما ﴿التی تطلع علی الالفئده﴾ (۴۴) چی؟ این آتش را دیده‌اید که زبانه می‌کشد.

سؤال...

جواب: چرا دیگر، آنچه جدای از اوست که مفروق عنه است. عمده این است که این شخص در جوهره ذاتش هیچ تحولی پیدا نشد، بعد می‌رود در آتش، مثل دنیاست یا در جوهره ذاتش هم مشتعل است؟ یک وقت اگر کسی انسان را در دنیا خواستند بسوزانند، در دنیا در درون شخص شعله‌ای نیست. درون شخص با افراد دیگر فرق نمی‌کند. این را با آتش می‌سوزانند. اما اگر چنانچه بحث سر مسئله عذاب قیامت است یعنی در جوهره نفس هیچ تحولی پیدا نشد، فقط عذاب بیرون است، یا گذشته از آن عذاب یک چیزی هم در درون این است خود این شخص مشتعل است ﴿نار الله الموقده التي تطلع علی الالفئده﴾ (۴۵) آن آتشی که شعله‌اش به فؤاد است، آن چه آتشی است؟ نه بیرون و درون هر دو برخاسته از درون است. انسان عمل می‌کند برای او پاداش یا کیفر می‌سازند دیگر. لذا فرمود: ﴿لا تجزون﴾ (۴۶) عبارت آن صحیفه سجادیه این است که «و صارت الاعمال قلائد فی اعناقکم» (۴۷) قلاد است، عمل قلاد است. حالا یا بیرون یا درون. خیلی خوب، پس اصل درون. آنی هم که بیرون، آن را هم درون ساخته. غرض این که انسان در بیرون خود کار نمی‌کند،

منشأ کارها که بیرون است، درون را هم متحول می‌کند. درون هم یا روح و ریحان می‌شود \* «فاما ان كان من المقربين فروح و ریحان و جنت نعیم» ﴿٤٨﴾ نه له روح و ریحان و جنت نعیم. آن له روح و ریحان و جنت نعیم جایش محفوظ، این \* «فروح و ریحان و جنت نعیم» ﴿٤٩﴾ هم جایش محفوظ. یعنی هر دو محصول عمل است. یکی ظاهری، یکی باطنی. دو قسم بهشت داریم؛ هر دو محصول عمل و اعتقاد است. یکی ظاهری، یکی درونی. اگر چنانچه انسان با اعمال و با عقاید و با اخلاق هیچ تغییر جوهری پیدا نمی‌کرد، پس انسان را که متنعم می‌کردند این تنعمش و آسایشش، این یک وصف بیرونی بود برای او. \* «فاما ان كان من المقربين» ﴿٥٠﴾ آن وقت می‌شد \* «فروح و ریحان و جنت نعیم» ﴿٥١﴾. و اما اگر نه این با یک تحول درونی است، انسان در صراط حرکت کرده. یعنی در عقیده، در خلق، در عمل، عوض شده، جوهرش فرق کرده، این هم بیرون جنت دارد، هم درون. و اگر در راه فاسد جوهرش عوض شده، هم بیرون جهنمی دارد که \* «كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها» ﴿٥٢﴾ هم درون جهنمی دارد که \* «تطلع على الالفئدة» ﴿٥٣﴾. مگر با عذاب بیرون می‌شود فؤاد را سوزاند؟! فؤاد که با آتش چوب و هیزم و مواد سوختی دیگر سوخته نمی‌شود که. اگر فرمود: \* «فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض» ﴿٥٤﴾ یا در سوره مائده به رسولش فرمود به این که: \* «فتري الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم يقولون نخشى أن تصيبنا دائرة» ﴿٥٥﴾ در همان بحبوحه قیام رسول خدا، حضرت به او فرمود به اینکه یک عده در مدینه هستند که قلبشان مریض است و گرایش سیاسی به بیگانه‌ها دارند، می‌گویند شاید اسلام و انقلاب اسلامی شکست خورده، ما چرا خودمان را بدنام کنیم. شاید مسلمین پیروز نشدند. می‌فرماید اینها قلبشان مریض است، اینها ظاهراً با شما هستند، باطناً با کفار مکه و غیر مکه در ارتباطند. اینها حرفشان این است که شاید اسلام شکست خورده. خوب به اینها بگو اگر اسلام پیروز شد، شما جواب

خدا را چی می‌دهید. اینها را قرآن مریض می‌داند. خب این مرض را با هیزم می‌سوزانند؟ \* «فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم» ﴿۵۶﴾ و با یک سرعتی هم به سمت بیگانه‌ها گرایش دارند. حرفشان هم این است که: \* «یقولون نخشی أن تصیبننا دائرة» ﴿۵۷﴾ می‌گویند شاید رژیم برگشت. شاید مشرکین دوباره آمدند. شاید اوضاع دوباره برگشت. ما چرا وسط از بین برویم. حرفشان این است. آن وقت قل \* «فعسی الله أن یأتی بالفتح أو أمر من عنده» ﴿۵۸﴾ اینها را قرآن مریض می‌داند. خب اگر کسی که این مرض را دارد، \* «نار الله الموقده» ﴿۵۹﴾ باید این قلب را بسوزاند، او را با هیزم می‌سوزانند؟! یا یک ناری است که بالاخره از فؤاد سر درمی‌آورد؟ اگر از فؤاد سر درمی‌آورد، انسان هم می‌تواند «مصیره الی النار» را توجیه کند، هم می‌تواند «مصیره جهنم» را توجیه کند.

سؤال...

جواب: نه، جوارحه و قلبه، هر دو از قلب است. هر دو محصول عمل است. انسان اعتقاد دارد، اخلاق دارد، عمل. این را بیرون و درون او سوخته می‌شود. بیرون با این عذاب بیرونی، درون با آن عذاب درونی. هر دو از اعتقاد و عمل و خلق سرچشمه گرفته. نسبت به بیرونی‌اش وقتی که می‌چشد، آن وقتی که می‌چشد می‌شود متحد. علی‌ای حال اگر در بعضی از جاها دارد «مصیره الی النار» که یک جاست و در اکثر جاها دارد «مصیره جهنم» یا \* «ساعت مصیراً» ﴿۶۰﴾، هر دو قابل پذیرش است. این چنین نیست که انسان درونش و جوهره ذاتش انسان کافر با انسان مؤمن درون و جوهر ذاتشان یکسان باشد، فقط بیرون فرق بکند.

در این خطبه‌های نهج البلاغه حضرت امیر می‌فرماید به اینکه افراد بد کسانی‌اند که این أفاعی، این مارها در دل آنها تخم گذاری کرده «فباض و فرّخ فی صدورهم» ﴿۶۱﴾ این حیات، این عقارب، در دل اینها بیضه گذاشته، تخم گذاشته. این شده لانه مار. اینکه تشبیه نیست. این طور نیست که قلب



کافر با قلب مؤمن هر دو همان فطرت اولی باشد. هیچ فرق جوهری در قلب نباشد. آنگاه فقط در بیرون تفاوت داشته باشند. این چنین نیست. پس انسان اگر در راه حرکت می‌کند و با راه متحد می‌شود، خود می‌شود \* «اصحاب الصراط السوی» ﴿۶۲﴾. یا اگر بیراهه رفته است، این راه به آنها استناد دارد، می‌شود سبیل غیّ، سبیل مجرمین، سبیل مفسدین. قرآن سبیل بد را به مفسدین نسبت می‌دهد. می‌فرماید: \* «سبیل المجرمین» ﴿۶۳﴾ \* «سبیل المفسدین» ﴿۶۴﴾ \* «لا تتبع سبیل المفسدین» ﴿۶۵﴾ اسناد سبیل به سالک مثل اسناد صراط است به همان سالک. انسان در این عقیده و خلق و عمل حرکت می‌کند و در درون تحول پیدا می‌کند. چون عمل انجام می‌دهد، بیرون را می‌سوزانند به نام عذاب ظاهری. چون در درون متحول شده است \* «نار الله الموقده» ﴿۶۶﴾ درون را می‌سوزاند به نام عذاب معنوی. این طور نیست که عذاب همه‌اش ظاهری باشد.

سؤال...

جواب: عذاب، فرمود: \* «فیومئذ لا یعذب عذابه احد» ﴿۶۷﴾ «ولا یوثق وثاقه احد» ﴿۶۸﴾. شاید عذابهای متعددی باشد.

درجات و اقسام بهشت

چه اینکه درباره بهشتیان فرمود: \* «و لمن خاف مقام ربه جنتان» ﴿۶۹﴾ باز هم فرمود: \* «و من دونهما جنتان» ﴿۷۰﴾ بر حسب آن آیه کریمه چهار بهشت است. درجاتی است، انحایی است، اقسامی است. این چنین نیست که فقط یک نحو بهشت باشد. که فرمود: \* «و لمن خاف مقام ربه جنتان» ﴿۷۱﴾ باز فرمود: \* «و من دونهما جنتان» ﴿۷۲﴾. ظاهرش چهار بهشت است. حالا درجاتش گوناگون است، جنت ظاهری و باطنی مراد است، مثالی و عقلی مراد است، صوری و معنوی مراد است، بالاخره بهشتهای متعددی برای مؤمنین هست.

سؤال...

جواب: بله دیگر، اما آن بادیه نشین از هر فیلسوفی - مثل اباذر - بالاتر است. فرمود اگر شما این راه را نشان بدهید، این راه را طی کنید، خیلی از اسرار برای شما حل می‌شود. \*«لو تعلمون»\* ﴿٧٣﴾ نه \*«كلّا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\* ﴿٧٤﴾. کدام جحیم؟ آن جحیمی که \*«نار الله الموقده»\* ﴿٧٥﴾ \*«التي تطلع على الافئدة»\* ﴿٧٦﴾ آن را می‌بینید. الان هم همینطور است. همان اویس، هم برای اباذر و اویس قرن آمده است، هم برای افراد دیگر. لذا گفته‌اند به اینکه این قرآن حبل الله است. یعنی از اینجا تا عمق قرآن، یعنی از اینجا تا بی‌نهایت. مگر حبل الله عبارت از یک سلسله طنابهایی است که لوله کرده‌اند کنار گذاشته‌اند؟ اگر یک سلسله طنابهایی را کارخانهٔ طناب‌بافی و طناب‌سازی لوله بکند و کنار بگذارد این را که حبل نمی‌گویند که. به اینکه چنگ زدن ندارد که. معلوم می‌شود این طناب به جای محکمی بسته است که گفته‌اند: \*«واعتصموا بحبل الله جميعاً»\* ﴿٧٧﴾. این طرف طناب به دست کیست؟ اگر قرآن حبل الله است، مسلمین هم موظفند به حبل خدا اعتصام کنند، این طناب به کدام سقف بسته است؟ بالاخره به جایی تکیه دارد دیگر. اینکه لوله نشده یک جایی که. یک طرفش کجاست؟ یک طرفش بی‌نهایت است. اگر یک طرفش بی‌نهایت است، هر چه انسان دربارهٔ معارف قرآن بحث بکند باز به جایی نمی‌رسد. یک طرفش را آن اویس قرن‌ها گرفته‌اند، یک طرف دیگرش هم نصیب دیگران شده. حالا صراط را ملاحظه می‌فرمایید.

مراد از آوردن جهنّم در روز قیامت

این روایات صراط را مرحوم فیض (رضوان الله علیه) در کتاب شریف وافی ابواب بعد الموت ذکر کرده، ابواب تجهیز میت و ابواب صراط. بعضی از بحثهای مربوط به احتضار و آنچه که میت در حال احتضار می‌بیند، یا میت در قبر مشاهده می‌کند از کتاب الجنایز کافی، مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل

کرده است. اما این روایت را که از صراط است، از معانی الاخبار نقل کرده، صفحه ۱۰۴ چون این صفحه به شمارش اول تا آخر نیست یعنی چندین جلد است هر جلدش صفحه شماری علی حده دارد. این جلد اول وافی، جلد سوم وافی است، و آخرش به نام ابواب ما بعد الموت صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵. ذیل این آیه مبارکه‌ای که فرمود، \*«و جیء یومئذ بجهنم»\* (۷۸) آن روز جهنم را می‌آورند، آخر جهنم کجاست که می‌آورند؟ جهنم کی است که می‌آورند؟ اگر برای انسان روشن شد که وضع قیامت چیست، آنگاه بعضی از این الفاظ را می‌گوید مضاف مقدر است یا حرف جر مقدر است یا مانند آن. ما که نمی‌دانیم وضعیت قیامت چیست که. فرمود جهنم را می‌آورند. جهنم اگر یک جایی باشد، میدانی باشد، آتش کرده باشند، مردم را می‌برند به طرف جهنم، جهنم را که نمی‌آورند. \*«و جیء یومئذ بجهنم»\* (۷۹) در سوره فجر. جهنم را می‌آورند، حالا کی‌ها می‌آورند و چه طور می‌آورند، در روایات هست که هزار نفر دهنه‌اش را می‌کشند، این را می‌آورند. این کیست، این چیست، کجاست، جهنم شخص است، شیء است، علی ای حال او را اگر بحثهای جهنم مطرح شد باید که این روایات طرح بشود. اصل روایات این است که از امام باقر (علیه الصلاه و علیه السلام) است که «قال: قال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) أخبرنی الروح الامین ان الله لا اله غیره اذا وقف الخلائق و جمع الاولین و الآخرین اتی بجهنم» (۸۰) همان \*«و جیء یومئذ بجهنم»\* (۸۱) «تقاد بألف زمام» (۸۲) با هزار دهنه جهنم را می‌آورند. حالا آنگاه صراط روی این جهنم است، این بحثش مبسوط است.

معنا و مصداق صراط در بیان حضرت امام صادق (علیه السلام)

از این روایت که می‌گذریم می‌رسیم به روایت معانی الاخبار. از امام صادق طبق نقل مرحوم صدوق، از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده است که صراط چیست؟ «سئل عن الصادق علیه السلام عن الصراط فقال هو الطريق الی معرفه الله» (۸۳). پس یک چیزی به نام سنگ و گل و چوب نیست،

خداشناسی صراط است. این خداشناسی که در دنیا به عنوان صراط است، در روز قیامت به صورت پل درمی آید. چطور اگر یک کسی در عالم رؤیا علم نصیبش شده است، خواب می بیند در یک استخر زلال دارد شنا می کند. یا اگر حکمت نصیبش شده است، خواب می بیند که دارد یک شیر گوارا می نوشد. چطور علم در عالم رؤیا به صورت آب متمثل می شود. چطور حکمت در عالم رؤیا به صورت شیر متمثل می شود. این خوابها، خوابهای صادق است، افسانه که نیست. اگر یک حقیقت عقلی به صورت مثالی درمی آید، به یک صورت ظاهری درمی آید، دین هم که مجموعه قوانین و اخلاقیات و اعمال هست، از این دین که به نام صراط یاد شده است، در قیامت به صورت پل درمی آید. وقتی از حضرت صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که صراط چیست؟ «فقال هو الطريق الی معرفه الله» (۸۴). آنگاه فرمود: «و هما صراطان». این تثنیه آوردن به لحاظ خبر است و گرنه صراط یکی است. «و هما صراطان؛ صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة. فأما الصراط الذی فی الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة» (۸۵). امام صراط است. اولیای الهی، معصومین (علیهم السلام) صراطند. چون مجموعه دینند، یک دین ممثلی اند. «فاما الصراط الذی فی الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة من عرفه فی الدنيا و اقتدی بهده مرّ علی الصراط الذی هو جسر جهنّم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنيا زلّت قدمه عن الصراط فی الآخرة و تردّی فی جهنّم» (۸۶). همین ولایت و همین دین در قیامت به صورت صراط ظهور می کند. انسان می بیند یک پلی است و باید از این بگذرد. حالا تحقیقش را بعداً ملاحظه فرمایید.

(و الحمد لله رب العالمین)

پاورقی ها:

(۱) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۷.

(٢) سورة طه، آيه ١٣٥.

(٣) سورة انعام، آيه ١٦١.

(٤) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٦.

(٥) نور الثقلين، ج ١، ص ٢٢.

(٦) نور الثقلين، ج ١، ص ٢١.

(٧) سورة يوسف، آيه ١٠٨.

(٨) بحار، ج ٣٩، ص ١؛ عوالي اللآلي، ج ٤، ص ٨٨.

(٩) سورة ملك، آيه ٢٢.

(١٠) سورة ملك، آيه ٢٢.

(١١) سورة ملك، آيه ١.

(١٢) سورة ملك، آيه ١.

(١٣) سورة ملك، آيه ٢٢.

(١٤) سورة مائدة، آيه ١٠٥.

(١٥) سورة مائدة، آيه ١٠٥.

(١٦) الكافي، ج ٣، ص ٢٣٨.

(١٧) نور الثقلين، ج ٥، ص ٤٩٥.

(١٨) سورة مائدة، آيه ١٠٥.

(١٩) سورة عنكبوت، آيه ٦٩.

(٢٠) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٦.

(٢١) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٧.

(٢٢) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٦.

(٢٣) سورة ُ فاتحة الكتاب، آيه ٧.

(٢٤) سورة ُ ملك، آيه ١.

(٢٥) سورة ُ ملك، آيه ٢٢.

(٢٦) سورة ُ ملك، آيه ٢٢.

(٢٧) سورة ُ ملك، آيه ٢٢.

(٢٨) سورة ُ طه، آيه ١٣٥.

(٢٩) وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٣٧.

(٣٠) سورة ُ ذاريات، آيه ١٩.

(٣١) بحار، ج ٦٤، ص ٧٣.

(٣٢) سورة ُ جن، آيه ١٥.

(٣٣) سورة ُ صافات، آيه ٦٤.

﴿٣٤﴾ سورة ُ ابراهيم، آيه ٣٠؛ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَاداً لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النَّارِ.

(٣٥) سورة ُ جن، آيه ١٥.

(٣٦) سورة ُ همزة، آيه ٦.

(٣٧) سورة ُ همزة، آيه ٧.

(٣٨) سورة ُ نساء، آيه ٥٦.

(٣٩) سورة ُ نساء، آيه ٥٦.

(۴۰) سوره ُ همزه، آیات ۶ - ۷.

(۴۱) سوره ُ بقره، آیه ۲۸۳.

(۴۲) سوره ُ احزاب، آیه ۳۲.

(۴۳) سوره ُ احزاب، آیه ۳۲.

(۴۴) سوره ُ همزه، آیه ۷.

(۴۵) سوره ُ همزه، آیات ۶ - ۷.

(۴۶) سوره ُ یس، آیه ۵۴.

(۴۷) صحیفه ُ سجادیه، دعای ۴۲.

(۴۸) سوره ُ واقعه، آیات ۸۸ - ۸۹.

(۴۹) سوره ُ واقعه، آیه ۸۹.

(۵۰) سوره ُ واقعه، آیه ۸۸.

(۵۱) سوره ُ واقعه، آیه ۸۹.

(۵۲) سوره ُ نساء، آیه ۵۶.

(۵۳) سوره ُ همزه، آیه ۷.

(۵۴) سوره ُ احزاب، آیه ۳۲.

(۵۵) سوره ُ مائده، آیه ۵۲.

(۵۶) سوره ُ مائده، آیه ۵۲.

(۵۷) سوره ُ مائده، آیه ۵۲.

(۵۸) سوره ُ مائده، آیه ۵۲.

- (۵۹) سورہ ٓہمزہ، آیہ ٦.
- (۶۰) سورہ ٓنساء، آیہ ٤.
- (۶۱) نہج البلاغہ، خطبہ ٧.
- (۶۲) سورہ ٓطہ، آیہ ١٣٥.
- (۶۳) سورہ ٓانعام، آیہ ٥٥.
- (۶۴) سورہ ٓاعراف، آیہ ١٤٢.
- (۶۵) سورہ ٓاعراف، آیہ ١٤٢.
- (۶۶) سورہ ٓہمزہ، آیہ ٦.
- (۶۷) سورہ ٓفجر، آیہ ٢٥.
- (۶۸) سورہ ٓفجر، آیہ ٢٦.
- (۶۹) سورہ ٓالرحمن، آیہ ٤٦.
- (۷۰) سورہ ٓالرحمن، آیہ ٦٢.
- (۷۱) سورہ ٓالرحمن، آیہ ٤٦.
- (۷۲) سورہ ٓالرحمن، آیہ ٦٢.
- (۷۳) سورہ ٓتکاثر، آیہ ٥.
- (۷۴) سورہ ٓتکاثر، آیات ٥ - ٦.
- (۷۵) سورہ ٓہمزہ، آیہ ٦.
- (۷۶) سورہ ٓہمزہ، آیہ ٧.
- (۷۷) سورہ ٓآل عمران، آیہ ١٠٣.



(٧٨) سورہٴ فجر، آیہٴ ٢٣.

(٧٩) سورہٴ فجر، آیہٴ ٢٣.

(٨٠) اصول کافی، ج ٨، ص ٣١٢.

(٨١) سورہٴ فجر، آیہٴ ٢٣.

(٨٢) اصول کافی، ج ٨، ص ٣١٢.

(٨٣) نور الثقلین، ج ١، ص ٢١.

(٨٤) نور الثقلین، ج ١، ص ٢١.

(٨٥) نور الثقلین، ج ١، ص ٢١.

(٨٦) نور الثقلین، ج ١، ص ٢١.

عکس

RSS ||